

مثلا غذای دانش‌آموزان نه از لحاظ کیفیت ارژشی دارد و نه از نظر کمیت تکافومیناید بحدی که شاگردان برای بهبود وضع غذائی خود دست باعصاب میزنند. رعایت اصول بهداشت در ساختمان اطاقهای خواب شاگردان نشده است. دانش‌آموزانیکه با کار بسیار سخت و توانفرسای روزانه از ساعت ۶ صبح تا ۸ عصر مشغولند بناچار بایستی در خوابگاه های محقر و کوچک سی نفری استراحت نمایند روشن است که چنین وضعی از فعالیت اجتماعی و مطالعه و تحقیق فردی شاگرد جلوگیری میکند سبب میشود که معلمن آینده بدون ابتکار، بی اطلاع و قشری بار آیند. معلوم است سر انجام اتخاذ چنین سیاستی که از جانب دولت در امر آموزش و پرورش اعمال می شود چه نتایج شومی عاید ما خواهد کرد.

آمار طبق آخرین سرشماری که در سال ۱۹۴۶ از طرف دولت منتشر گردید از ۴۵۰ هزار نفر اهالی ۱۹۸ هزار نفر یعنی ۴۳/۹ در صد بیسوادند تعداد کثیری نیز از مابقی مختصری خواندن و نوشتن میدانند و ۲۲ هزار نفر یعنی کمتر از ۵ در صد جمعیت وارد مدارس متوسطه میشوند. تحصیلات دوره متوسطه خاص اغنیاء است چون تحصیل شاگردان بی بضاعت بهزینت دولت، بطور کلی وجود ندارد.

مدیر کشته یکی از مدارس بشاگردی که تقاضای کمک تحصیلی مینماید چنین جواب میدهد: « آنچه که ما بآن نیاز داریم کارگر و فاعله است، اگر ما بشاگردان فقیر کمک کنیم پس چه کسانی در کارخانه ها کار خواهند شد؟ » بایستی خاطر نشان کرد که این آقای رئیس یکی از مالکین نامدار بنگاه عمومی شرابسازی است، اعضای کمیته های دیگر نیز وضع مشابهی با این آقای رئیس دارند و بطور کلی هیچکدام سروکاری با تعلیم و تربیت نداشته اند.

مالک کارخانه ماکرونی سازی، مهندس مقاطعه کار و کبیل عدلیه، تاجر روغن و د کتر وارد کننده ماشین آلات رؤساء و اعضاء کمیته های مدارس را تشکیل میدهند و سازمان سایر کمیته های مدارس را نیز اداره مینمایند.

ترورسیم با وضع بسیار شدیدی بر افکار ترقیخواهانه شاگردان فرهنگ پزوه حکمفرمایی می کند در ماه مارس ۱۹۵۰ گروه کثیری از شاگردان مدارس متوسطه بعلل فوق از مدرسه اخراج گردیده اند معلمین نیز آلت اجرای چنین مقاصدی هستند و پای بازجویی و تفتیش اجباری را حتی بداخل منازل شاگردان برای یافتن کتابهای مترقی کشیده اند مثلا در مدرسه لائینی قبرسیها شش تن دانش آموز را اخراج کردند که میان این عده شاگردی را بدلیل این که باشاگرد دیگری هم منزل بوده و او چند کتاب مترقی در منزل داشته است جزو اخراج شدگان قرار داده اند.

در قبرس تعلیمات اجباری حتی در مدارس ابتدائی عملی نشده است پاسخ دولت بملت ما که برای تحقق این امر مبارزه می کند چنین است « دولت برای اینکار بودجه ندارد ».

واضح است کشوری که باید پایگاه جنگی شود و در این راه میلیونها لیره مصرف نماید از خرج چند هزار لیره برای عملی ساختن تعلیمات اجباری بگذرند داشتن بودجه معذور است!! از گزارش رسمی دولتی سال تحصیلی ۵۱-۱۹۵۰ چنین مستفاد میشود که عده شاگردانی که در کلاس اول در سال تحصیلی ۴۶-۱۹۴۵ نام نویسی کرده اند ۱۰۵۹۶ نفر بوده و عده همین شاگردان که در سال تحصیلی ۵۱-۱۹۵۰ در کلاس ۴ ثبت نام کردند ۵۴۳۸ نفر بوده است ، بعبارت دیگر ۵۰ درصد شاگردانیکه در مدارس ابتدائی نام نویسی می کنند قبل از پایان دوره ابتدائی ترك تحصیل مینمایند . با ملاحظه مجموع کلی شاگردانی که بسن تحصیلی رسیده اند ملاحظه میشود که ۴۰ تا ۴۵ درصد آنها فقط آموزش ابتدائی را می بینند و با توجه بگزارش رسمی فوق فقط ۰.۶٪ افرادی که بمدرسه ابتدائی داخل میشوند موفق گردیده اند دوره کامل متوسطه را نیز با تمام رسانند.

دولت ادعا می کند که بین سال ۵۰-۱۹۴۹ برای هزینه های تحصیلی تعداد ۷۳۸۷۵ جلد کتاب اضافه طبع کرده است در صورتیکه اگر این افزایش کتاب را نسبت بمقدار شاگردان در نظر بگیریم معلوم میشود که هزینه واقعی تعلیم و تربیت تا ۱.۱٪ نسبت سال قبل کاهش یافته است .

۳۶۹

کلاسهای شبانه - در قبرس کلاسهای شبانه برای بیسوادان وجود ندارد مردم مصرانه افتتاح آنرا مطالبه مینمایند امداد دولت خارجی ترتیب اثری باین تقاضای مشروع نمیدهد ، چند ماه است معلمین وابسته به تشکیلات مازد دولت خواستار گردیده اند کلاسهای شبانه را تأسیس نماید و حاضر شده اند که خودشان اداره آنرا به عهده گیرند ، این پیشنهاد نیز از طرف دولت رد گردید اما تشکیلات معلمین سرسختانه فعالیت مینماید بلکه بطریقی بتوانند اجازه تأسیس کلاسهای شبانه را بگیرند تا بتوانند مجاناً بیسوادان را تعلیم دهد .

وضع مدارس بسیار بد است کلاسها بطور عمومی دارای ۶۰ نفر شاگرد میباشد که يك نفر معلم آنرا اداره مینماید البته عده شاگردان کلاسها در اغلب نقاط از ۶۰ نفر هم تجاوز مینماید و گاهی به هشتاد نفر می رسد اینها در مدارسی که دارای اطاقهای قدیمی و مغرور و به مرطوب و تاریک است بادرهای شکسته و پنجره های بی شیشه که بادهای شدید پائیزی را بدرون کلاس راه میدهد بایستی تحصیل کنند و تعداد این قبیل مدارس بسیار زیاد است خصوصاً در قصبه ها و دهکده ها عمومیت دارد ، شاگردان دهات ناچارند يك فاصله سه میلی را برای رفتن بمدرسه ای که در ده دیگر واقع است بادو طی نمایند دولت نیز وسایل ایاب وذهاب مانند اتوکار در اختیار مدارس نیک ندارد و از اجرای چنین امر ساده ای بعنوان اینکه چنین فواصلی وجود ندارد اگر هم باشد چه اشکالی دارد سر باز می زند ، اگر شکمهای گرسنه را نیز باین وضع اضافه نمایم خواهیم دید علت غش کردن و بیپوش شدن شاگردان در سر کلاس چیست ، يك مشت یا برهنه با لباس های ژنده و

مدرس مجموعه شاگردان کلاس را تشکیل میدهد چهار دیوار لخت بایک تابلو سیاه یک یا دو نقشه بی معنی یک کتاب قرائت و چند کتاب دیگر مجموعه وسائلی است که بایستی تمام کمکهای علمی را بشاگردان بنماید.

کتابخانه مدارس بطور کلی ناقص و اکثر در آن کتابی دیده نمیشود. ازین گذشته معلم بایستی برای شاگردان ۶ ساله هشت زنک که مدت هر زنک آن ۹۰ دقیقه است بدون تنفس و تفریح تدریس نماید با چنین برنامه جانفرسائی آیا دولت جز تباه کردن زندگی معلم و دور نگاهداشتن او از تمام فعالیت‌های اجتماعی منظور دیگری دارد؟ دولت توجیهی باین امر ندارد منظورش نابود ساختن تاریخ ملی و فرهنگ ما است پرچم یونان مجسمه‌ها و تصاویر ملی و قهرمانان ما تماما بدور افکنده شده و پرچم بریتانیا با تصاویر پادشاهان و ملکه‌های انگلیسی بجای آنها نصب گردیده است. آموزش و تدریس تاریخ همین ما حداقل یعنی بهمان اندازه‌ای که تاریخ یک کشور خارجی برای شاگردان تدریس میشود، کاهش یافته است.

وضع زندگی معلمین نیز مشابه وضع فرهنگی آنست - منزل معلم ساختمان مختصری است که نه آب دار و نه رعایت بهداشت و سلامت انسان در آن ملحوظ گردیده و در دهکده دور افتاده بیحاصلی واقع است.

ارتباط با شهر در این دهات بسیار مشکل است و وسائل نقلیه بندرت یافت میشود باید صریحاً اعتراف کرد معلم یک نفر زندانی است که سه ماه تمام با مقرری ناچیزی باید در محل مأموریت خود بسر برد و این نمونه ناچیز است از هزاران گرفتاریهایی که برای معلمین وجود دارد که ما قبلاً آن اشاره کردیم.

جریانات فوق تشریح بسیار ضعیف و نارسائی از واقعیت فرهنگ ما است، اما بایستی متذکر شد از این جهت این محدودیت‌ها علیه معلمین شریف و وطن‌خواه ایجاد می‌شود که بخاطر ایجاد یک فرهنگ ملی و تلمیم و تربیت عمومی و جهانی و اجباری کوشش مینمایند ما میتوانیم فهرست مفصلی از معلمینی که بیای میز محاکمه کشیده شده‌اند و تبعیدشدگان به دهکده‌های دور دست و محکومینی که بعلت حقانیت منطق خود بدار آویخته شده‌اند نشان دهیم مثال خیلی تازه آن وضع کمیته اداری تشکیلات محصلین قبرس است که تمام اعضای آن در سال ۱۹۵۰ بعلت دفاعی که از فرهنگ ما کرده‌اند از کار برکنار شدند. معلمین قبرس بخاطر تعمیم و برقراری آموزش جهانی و اجباری و مترقی و عمومی و ملی مجاهدت خواهند نمود بدون این که ترس و واهمه‌ای از قربانی‌هایی که در این راه داده‌اند و خواهند داد داشته باشند و تمام موانعی را که جلو راه دارند از بین خواهند برد در این راهیکه گام بر میدارند تنها نیستند بلکه بوسیله میلیون‌ها معلمین روشن فکر و کلیه مردمان شرافتمند و بشر دوست و شیفتگان راه حقیقت و آزادی پشتیبانی خواهند شد و مطمئنند که در این نبرد علیه جهل و ستم پیروز خواهند شد.

قانون علیت و آزادی اراده

بخش اول

طرح مسأله

(۲)

۳۷۱
ببینیم که آیا می‌شود بهل این مسأله ازراه استدلال پرداخت یانه؛ شك نیست که عده‌ای از فیلسوفان مشهور راه‌حلهایی در موضوع علیت پیدا کرده‌اند که پایه آن‌ها بر امور مجرد و عقلی محض تکیه دارد. پایه بحث آن‌ها بر این اصل موضوع متکی است که «از هیچ، چیزی صادر نمی‌شود»، عبارت دیگر هیچ حادثه‌ای در این جهان نمی‌تواند بخودی خود توضیح دهنده وجود خود باشد. ایندسته از فلاسفه که مکتب ایشان «مکتب عقل» **Rationalism** نام دارد، با در نظر گرفتن این اصل در بحث خود پیش می‌روند و بصورت منطقی ضرورت «يك علت اعلى» را اثبات می‌کنند، و این علت اعلى همانخدای **ارسطو** و فیلسوفان اصحاب مدرسه **Scholastics** است. یکی از نتایج منطقی قبول این خط مشی فکری باالضروه آن می‌شود که مقام الوهیت در مرحله کمال خویش مالک تمام کمالات موجود در این جهان بوده باشد. اگر يك علت اعلائی بیرون از این جهان موجود باشد که هم اوخالق جهان و تمام آن‌چه در جهان است خواهد بود، انسان بحقیقت این علت اعلى تنها ازراه آفریده‌های او می‌تواند پی برد. از همین جا می‌توان باسانی دریافت که ماهیت و حقیقتی که برای این علت اعلى در نظر می‌آید، بسته است بطرزنگرشی که هر فرد نسبت به‌عالم آفرینش دارد. عبارت دیگر، مفهوم خدا در این حالت برنك نظری درمی‌آید که فیلسوف مورد نظر نسبت بجهان دارد، یا وابسته بزمنه فرهنگ و تربیتی می‌شود که وی از آن تبعیت می‌کند. در کوششی که فلاسفه اصحاب مدرسه برای هم‌آهنك ساختن **یهوه** بنی اسرائیل با خدای عقلانی **ارسطو** می‌کردند، جان مطلب در این بود که می‌خواستند بگویند که هیچ تناقض منطقی در این فکر وجود ندارد که خدایمانی باشد و بشکل ناگهانی

☆ اقتباس از کتاب **هاکسی پلانك** بنام «علم دارد بکجا میرود» تألیف سال

۱۹۳۷ در بخش دوم جوابی است که علم بمسأله علیت میدهد.

دستش را در کار جهانی که ساخته داخل کند؛ و باین ترتیب است که معجزه‌ها و خوارق عادات را بشکل فلسفی توجیه می کرده‌اند. بنا بر این مطابق عقاید فلسفه اصحاب عقل گرچه نظم جهان از پیش بوسیله علت‌علی معین شده، معذک هر لحظه امکان آن هست که رشته علیت با دخالت نیرویی فوق طبیعی گسیخته شود.

اینک از طرز تفکر مشترک یونانی و اصحاب مدرسه بمفهوم جهان از لحاظ فلاسفه قرن ۱۷ متوجه میشویم. ویژه کارت که معمولاً بنام پدر فلسفه جدید نامیده شده است بنا به عقیده دکارت، خداوند تمام قوانین طبیعت و تمام قوانینی را که بر حیات روحی انسان حکومت میکنند باراده مطلق خود ساخته و قصدی که داشته باندازه‌ای عمیق و اسرار آمیز است که انسان نمیتواند بتمام حقیقت و منظور آن برسد. بنا بر این معلوم است که در فلسفه دکارت امکان معجزه نهی نمیشود، بعلاوه نتیجه منطقی عدم دسترسی بمنظور غائی خداوند در ساختن این جهان این میشود که ما باید با امکان وجود حوادثی که فهم آن بیرون از طاقت عقل بشری است باور داشته باشیم. باین قبیل امور از لحاظ فلسفه اصحاب مدرسه نام اسرار بیشتر چسبندگی دارد تا نام معجزه. بعبارت دیگر باید گفت که چون عقل ما برای فهمیدن قوانینی که بر جهان حکومت میکنند رسانست، باید باین قناعت کنیم که وجود پاره‌ای از حوادث را مافوق توانائی نیروی عقل و بیان خود بدانیم و آن‌ها را با سرار مقام الوهیت منتسب سازیم. از لحاظ علم معنی این طرز تفکر آنست که ما باید بوجود گسیختگی‌هایی در زنجیر اصل علیت قائل باشیم.

در مقابل خدای دکارت خدای باروخ اسپینوزا خداوند هماهنگی و نظم است و باندازه‌ای حقیقت این خدا با آفریده‌ها آمیخته است که خود اصل جهانی علیت حالت قدسی والهی یعنی کمال مطلق دارد و هیچ استثنای در آن راه نیست. بعقیده اسپینوزا برای معجزه و خارق عادت جایی در این جهان خالی نمیماند و زنجیر علیت بهیچ وجه شکافی بر نمیدارد.

در دسته فیلسوفان اصحاب عقل نسام دیگری که باید از آن ذکر کنیم، گوته‌رید و یلهام لایب نیټس است. بعقیده لایب نیټس این جهان بر طبق نقشه حکیمانه خالقی ساخته شده، و این خدا در هر آفریده‌ای قانون خصوصی و فردی وجود او را قرار داده، بدانسان که هر موجودی در این جهان مستقل است و بدون تاثیر موجودات دیگر تکامل پیدا میکند و تنها تابع سرنوشت فردی خویش میباشد. بنا بر این، مطابق عقیده لایب نیټس ارتباط علیتی میان یک شیء و شیء دیگر امری ظاهری بیش نیست؛ و باین ترتیب در این فلسفه اصل علیت از میان میرود.

میتوان از همین چند مثال چنین نتیجه گرفت که نظریه‌های فلسفی که هنگام بحث در مقام مسأله علیت در جهان از اصول مجرد استنتاج میشود، باندازه عدد فیلسوفان ممکن است تعدد پیدا کند، و این نکته آشکار است که در چنین وضع ما هرگز نمیتوانیم راه حلی برای این مسأله کلی پیدا کنیم.

اکنون بنقطه‌ای متوجه میشویم که در آنجا رشته سنتهای فلسفی گسیخته شده است. فلسفه تجربی انگلیسی Empiricism و نتیجه آن که مکتب خود نگری Solipcism است نلا اقل این خاصیت را دارد که رابطه خود را با خود پستی نامطلوب مکتب عقلی

بریده و راه را برای تکامل یک طرز تفکر فلسفی که بیشتر با نظریات علمی هماهنگی دارد باز کرده است. صفت برجسته مکتب تجربی انگلیسی آنست که منکر معرفتی فطری و اولی است که فلاسفه عقلی همه استدلال‌های خود را با آن آغاز می‌کرده‌اند. عقل و فکر انسانی آن گونه که بجهان می‌آید، همچنان صفحه سفیدی است که معلومات حسی خود به خود بر آن نقش می‌شود و خود عقل و فکر در این عمل نقش بندگی تأثیری ندارد.

جان لاک سازنده این مکتب است. کاروی نماینده نخستین کوشش منظمی است که در باره اندازه گیری اطمینان بخشی و کمال معرفت انسان درباره چیزهایی که بروی محیط است صورت پذیرفته. بنا بقیده لاک هر فکری در آخرین تجزیه وابسته بتجربه‌ای است، و مقصود وی از تجربه ادراکاتی است که از راه حواس پنجگانه بانسان می‌رسد. در ماورای این پنج حس فقط ضمیر اندیشنده است که چون کاری باشیاء ندارد عنوان حس نمیتوان بآن داد، ولی چنان که خود لاک گفته است: « میتوان آن را مجازاً بنام حس درونی نامید ». آن چه ما حس می‌کنیم یا گرم است و یاسرد، یا نرم است و یا درشت، و آنچه می‌بینیم یاسرخ است و یا آبی و نظایر آن‌ها، و آنچه میدانیم همین‌ها است؛ تعریف دیگری نه لازم است و نه امکان پذیر. غالباً سخن از آن بیان می‌آید که حواس اشتباه می‌کنند، چنانکه در مورد سراب چنین اتفاقی می‌افتد. در این جا باید گفت که حس اشتباه نمی‌کند، بلکه استنتاجی که ما از عمل احساس می‌کنیم غیر صحیح است. آنچه ما را گمراه می‌کند حس درک کننده نیست، بلکه عقلی است که استدلال میکند.

۳۷۳ ادراکات حسی امور شخصی Subjectif هستند و بهمین جهت ما از آن‌ها نمیتوانیم وجود اشیاء Objects را استنتاج کنیم. سبزی خاصیت برک نیست، بلکه احساسی است که ما هنگام نگرستن برک پیدا می‌کنیم، و مطلب در باره سایر حواس نیز از همین قبیل است. اگر اثر حس از میان برود از شیء هم دیگر اثری باقی نخواهد ماند. ظاهراً اهمیتی که **جان لاک** برای حس لامسه قائل بوده بیش از اهمیتی است که بسایر حواس میداده، چه بوسیله این حس است که ما خواص مکانیکی اجسام را از قبیل ضخامت و وسعت و شکل و حرکت احساس می‌کنیم و باز چنین بنظر میرسد که لاک این خواص را بجزیی در خود شیء نسبت میداده است. **داوید هیوم** معتقد بود که تمام خصائص مکانیکی جسم فقط در حواس شخصی که آن را احساس میکند وجود دارد.

در پرتو این نظریه، آن چیز که باصطلاح جهان خارجی نامیده میشود، منحل در مخلوطی از ادراکات حسی میشود و اصل علیت معنایی جز این ندارد که در موقع احساس حوادث بتوالی یکدیگر، انتظامی نیز احساس میشود. خود فکر نظم نیز یک ادراک حسی است که بطور مستقیم بدست می‌آید و نباید بیش از این تحلیلی در باره آن قائل شد، چه چنین انتظامی در هر لحظه ممکن است پایان پذیرد. بنا بر این مطابق این نظریه اصل علیتی در کار نخواهد بود. شیبی احساس میشود که در پی شیء دیگر قرار می‌گیرد ولی از این ملاحظه نمیتوان نتیجه گرفت که « علت » وجود این شیء آن شیء است.

هنگامی که یک گلوله بیلبارد بگلوله دیگر می‌خورد، آن را بر حرکت می‌آورد، و مادر این جا دو ادراک حسی را پشت سر یکدیگر تجربه می‌کنیم، یعنی احساس گلوله

متحرك بيليارد واحساس گلوله ديگري كه بوسيله آن بحر كت درآمده است. اگر بهلوي ميز بيليارد بايستيم وبازي را تماشا كنيم حوادث تكرر ميشود وما ميتوانيم نظم و انضباطي را در احساساتي كه پيدا مي شود ثبت كنيم ، مثلا باين نکته متوجه مي شويم كه سرعت گلوله دوم وابسته است ب سرعت و جرم گلوله اي كه با آن ميخورد ، ونيز با انتظام بيشتري ميان اين دونودبي خواهيم برد . مثلا صوت برخورد رامي توانيم بانيريوي آن اندازه بگيريم وبا اگر گلوله ها رانگين ساخته باشيم ميتوانيم فرورفتگي گلوله را در نقطه برخورد بينيم . با وجود اين تمام اين ها ادراكات حسي هستند كه با يكديگر حاصل ميشوند يا يكي پس از ديگري بانظم خاص احساس مي گردد . ولي چنان هستند كه حلقه ارتباط منطقي ميان يكي از آن ها باديگري وجود ندارد . اگر از « نيروي » كه با آن گلوله اي در روي گلوله ساكن ديگر تاثير ميكند سخن ميرانيم ، نظر ما بواقفايه اي است با احساس عضلاني خويش كه هنگام حرکت دادن گلوله ديگر بادست بطور مستقيم وبدون واسطه آن را بهتر حس ميكنيم تا موقعي كه اين حرکت را بواسطه گلوله ديگري در گلوله ساكن بوجود ميآوريم . مفهوم « نيرو » براي انتظام دادن بقوانين حرکت بسيار مفيد است ، ولي از لحاظ معرفت هيچ نوع كوميكي بما نميتواند بكنند ، واين از آن جهت است كه هيچ راهي نداريم تا از آن راه نموده اي مختلف حرکت را كه تجربه کرده ايم ، بوسيله بند علت يا بل منطقي ييكديگر متصل سازيم . تاثيرات حسي فردي با يكديگر تفاوت دارندومتفاوت باقي خواهند ماند ، واين مسأله اهميتي ندارد كه چه روابطي مابين آن ها قابل تصور باشد .

۳۷۴

در اين جا معني اصل علت بصورت اصلي آن در ضمن اين بيان مندرج است كه دردنبال عين يا مشابه مجموعه هاي حسي بنام علت ، عين يا مشابه مجموعه هاي حسي ديگري قرار ميگيرد بنام معلول ؛ ولي اين قضيه كه کدام چيز را در هر حال ميتوان بعنوان مشابه نگاه كرد ، قضيه اي است كه در هر مورد دليل خاص لازم دارد . وقتي اصل علت باين صورت درآمده ، ديگر غير از اين ظواهر معني ومفهوم عميق تري براي آن نميتوان قائل شد ، ولي در عين حال آن طور هم نيست كه اين اصل براي عقل بشري اهميت عملي نداشته باشد . فرق اساسي در اين است كه اصل موضوع علت زمينه را براي بدست آوردن معرفت معين و خاص فراهم نميسازد .

پس چگونه بايد اين واقعيت را توجيه كرد كه ما در زندگي روزانه خود بارتباط علتتي همچون امري غير شخصي وخارجي ومستقل نگاه ميكنيم ؟ اگر در واقع و نفس الامر هيچ چيز زائد بر اين نباشد كه ما ادراكات حسي فردي را بتوالي يكديگر مورد تجربه قرار مي دهيم ، ديگر براي اصل علت چه چيز بساقي ميمانند ؟ مكذب شك تجربي Empirical scepticism مدعي است كه اين نظر همومي كه نسبت بقانون علت پيدا شده نتيجه استفاده زيادي است كه انسان از قبول آن ميبرد وهمچنين نيروي عادت است كه آن را اين گونه طرف توجه قرار داده است . عادت نقش بسيار بزرگي در زندگاني بشري ايفا ميكند ، واز اوان كودكي ببعده در ايجاد تمايلات واراده وطرز تفكر ما مؤثر مياقتد ، هر وقت بديدن چيزي معتاد شويم ، چنين مي پنداريم كه آن را فهم

میکنیم. برای نخستین بار که چیزی بچشم ما میخورد، از آن در تعجب میمانیم، ولی هر گاه حادثه ای ده بار اتفاق افتد، آن را امری کاملاً هادی تلقی میکنیم، و اگر مسأله صد بار تکرار شود، آنرا جزو واضحات می‌شماریم و آن همچون امری ضروری می‌نگریم. در حدود صد سال پیش از این نوع بشر از نیروی محرک دیگری جز نیروی انسان و حیوان بطور عموم اطلاعی نداشت، و بهمین جهت هیچ نوع دیگر نیرو را ممکن نمیدانست. فشار هوا و سقوط آب را می‌شناختند و از آنها برای منظورهای مکانیکی استفاده میکردند، ولی این نیروها برای تولید حرکت در محل مورد استفاده قرار میگرفتند و برای حمل و نقل از آنها استفاده‌ای نمیشد، و تنها نیروی عضلانی انسان بود که برای حرکت از جایی بجای دیگر بکار میرفت. چنین معروف است که چون نخستین راه آهن از کنار مزارع میگذشت، دهقانان با یکدیگر در این خصوص بحث میکردند که چند اسب در لو کوموتیو گذاشته اند تا قطار را بکشد. با انتشار هضم نیروی بخار و برق، البته جوانان امروز نمیتوانند روحیه دهقانان صد سال پیش را درک کنند و بفهمند که آن مردم چگونه برای حمل و نقل نیروی طبیعی اسبی را ضروری می‌شمرده‌اند.

هر اندازه شکاکان Sceptics حق داشته باشند که بگویند در نتیجه عادت است که ما بعضی از پیشامدها را باعللی منسوب می‌داریم، باز این نیروی عادت برای توضیح آنکه ما چرا چنین نسبتی را می‌دهیم کافی بنظر نمی‌رسد. دهقانان که چنین می‌پنداشتند در لو کوموتیو اسب پنهان است، البته اشتباه مضحکی میکردند، همانگونه که یونانیان قدیم در نسبت دادن غرش رعد بهشم یکی از خدایان خود بنام ژئوس نیز دچار اشتباه بوده‌اند؛ ولی نکته در این نیست، بلکه بیشتر مطلب بر سر آن است که چرا باید مردم امری را باعللی نسبت دهند و اساساً چرا هنگامی که می بینیم حادثه‌ای در پی حادثه دیگر اتفاق می‌افتد، مفهوم علیت خود بخود بذهن وارد میشود؟ اینکه بگوئیم فقط توالی حوادثی در کار است، توضیحی برای مسأله محسوب نمیشود.

اگر در ملاحظاتی که با فلسفه تجربی پیشنهاد شده قدری عمیق تر نظر کنیم و ببخواهیم بدانیم ما را در آخر کار بکجا میرساند، باید آنرا تا حد نتایج منطقی که از آن بدست می‌آید تعقیب کنیم و با محک عملی آنرا مورد آزمایش قرار دهیم. نخست باید متذکر باشیم که اگر تنها دریافته‌های حسی سرچشمه منحصر معرفت باشد، ملاک بحث فقط محسوسات شخصی هر فرد میشود که در ضمیر خود او قرار دارد، و اینکه شخص دیگری هم دریافت حس مشابهی دارد، مسأله‌ای است که تنها از راه قیاس مبین میشود؛ ولی با طرز نگرش فلسفه تجربی ما دسترسی به چنین معرفتی در باره دریافته‌های حسی دیگران نداریم و نمیتوانیم آنرا بشکل منطقی ثابت کنیم. بنابراین اگر خواسته باشیم در حد نتایج منطقی اصول فلسفه تجربی توقف کنیم و فرض‌های بیدلیل را نپذیریم، ناچار هر کس در چهار دیوار مدرکات حسی خود محدود میشود و از آن نمیتواند قدمی فراتر نهد. باین ترتیب اصل علیت، همچون چهارچوبه‌ای میشود که نه تنها مدرکات حسی ما را در خود جا میدهد و آنها را بیکدیگر مربوط می‌سازد، و دیگر قابلیت آنرا ندارد که با بگوید بعد از حادثه‌ای که اتفاق افتاده چه حادثه‌ای خواهد آمد، و نیز قابلیت آن را ندارد که با بگوید که آیا توالی تجربه‌های ما ممکن نیست در يك لحظه منقطع شود. این طرز تفکر خط تمایزی را که میان مدرکات حسی برخاسته از جهان حوادث متعارفی است با آنچه مبنائی در

این جهان ندارد، محو میکند و از بین میبرد. مثلاً قضیه خواب را در نظر میگیریم: هنگام شب انسان همه نوع خواب میبیند، ولی چون بیدار میشود، واقعیت اشیاء محیط عدم واقعیت و دروغ بودن آنچه را در خواب دیده محقق میسازد؛ مردی که پیرو فلسفه تجربی است بشکل منطقی نمیتواند این مطلب را بپذیرد، زیرا برای وی واقعیت در بیداری معنی ندارد و ادراکات حسی شخصی تنها سرچشمه آگاهی ضمیر و پایه و ملاک منحصر بفرد معرفت است. آنکه خواب میبیند در خواب خود بخود واقعیت موضوع خواب را باور میکند، و برطبق نظر تجربی شخصی بیدار نیز خود بخود واقعیت ادراکات حسی را قبول میکند، و هیچ دلیلی نیست برای آن که شخص خواب دیده حق داشته باشد بگوید که بعضی از ادراکات صادق است و بعضی کاذب.

از لحاظ منطقی خالص، این دستگاه فکری که معمولاً بنام خودنگری نامیده میشود غیر قابل تسخیر است. شخص خودنگر وجود خود را در مرکز آفرینش قرار میدهد و هیچ نوع معرفت را جز آنچه مستقیماً از دریچه حواس بوی میرسد واقعی و کامل و تمام نمیداند و هر نوع دیگر معرفت برای او عنوان فرعی و ثانوی دارد هنگامیکه چنین شخصی در شب بخواب می رود و حواس وی از کار میافتد، دیگر جهانی برای او وجود ندارد، و چون بامداد از خواب بزمیخیزد هر چیزی برای او نو و تازه است. البته این بیان من مبتنی بر آنست که فرض کنیم انسانی درست مطابق نتیجه منطقی تعلیمات مکتب تجربی زندگی کند و بیندیشد.

قبول این قبیل نتایج البته انکار عقل سلیم است و حتی برجسته ترین شکاکان این مکتب پیوسته خود را در صحنه نزاع میان عقل سلیم و میان نتایج منطقی خالص دستگاه فلسفی خویش می بینند. در اینجا شایسته است ذکر یکی از برجستگان مکتب شخص نگری Subjectivism یعنی ایشاپ برکلی بشود. این شخص، همچون دانشجویی تعلیمات لاک را فرا گرفت، ولی چون بسیار پابند بدین بود، از لحاظ جنبه شکاک فلسفه تجربی آن را مورد انتقاد سخت قرار داد. بعقیده برکلی هر چیز تنها در فکر انسان وجود دارد، و از عالم خارجی فقط بعنوان اینکه در فکر خداوند موجود است انسان حق گفتگو دارد. وی وجود خدا را باین طریق اثبات میکند که میگوید: در ضمیر ما تأثراتی وجود دارد که مربوط با راده و حتی پارامی از اوقات مربوط ببلبل ما نیست، و بهمین جهت باید برای چنین تأثرات علتی بیرون از خود جستجو کنیم؛ باین ترتیب است که برکلی وجود خدا را اثبات میکند، و عماراهی که او می رود همان راه مکتب اصحاب عقل است. در نظر برکلی فکرو تنها فکر است که وجود دارد: فکر انسان و فکر خدا. عالم واقعیت بآن صورت که ما آنرا ادراک میکنیم، فقط در فکر ما وجود دارد. بنا بر این مطابق نظر برکلی ماحق نداریم در باره ارتباط علیتی میان اشیاء در عالم خارجی واقعیت بحث کنیم.

بطور خلاصه باید گفت که بمکتب تجربی برژمینه منطقی معض نمیتوان حمله کرد و نیز نتایج آن را نمیشود تخطئه کرد. ولی چون باین مکتب صرفاً از لحاظ معرفت نظر افکنیم، می بینیم که ما را بکوره راهی میبرد که همان خودنگری است.